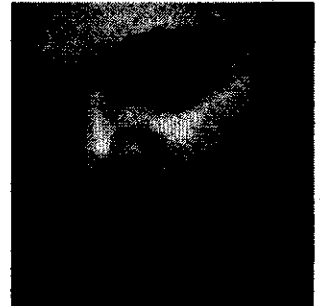


مقدمه

چندی قبل برای شرکت در مباحثه‌ای پیرامون وضعیت آسیب‌شناسی جامعه ایران، از من خواسته شد نظرم را درباره فروپاشی اجتماعی، مشابه مجموعه یادداشت‌هایی که در اوایل سال ۱۳۸۱ در این زمینه نوشتم، بیان کنم؛ متن حاضر محورهای اساسی و مبنایی نظری موضوعی است که ارائه شد. ابتدا لازم می‌دانم عقیده خود را به طور خلاصه بیان کنم. به نظر من جامعه ایران به لحاظ معیارهای جامعه‌شناختی در معرض فروپاشی است، یا حداقل روند رو به ضعف بنیان‌های انسجام و وحدت اجتماعی آن طی سال‌های متمادی محسوس بوده است و مانند بیماری که به مرور وضع وخیم‌تری می‌یابد، می‌توان منطقاً نتیجه گرفت که دیر یا زود چنین اتفاقی رخ خواهد داد، مگر تحت شرایطی که در ادامه خواهیم گفت. آنچه جامعه ایران را سرپا نگاه داشته است، عناصر و مؤلفه‌های درونی جامعه نیست، بلکه این چسب قدرت و زور است که اجزای جامعه را به یکدیگر پیوند داده، آن هم پیوندی مکانیکی، چون آجرهای یک دیوار نه چندان راست و نه مانند سلول‌های یک بدن زنده و پویا. اگر شرایطی پیش آید که خاصیت چسبندگی این چسب از میان برود یا تضعیف شود، آجرهای این دیوار به شکل غیرقابل‌انتظاری از یکدیگر جدا خواهند شد، و جامعه‌ای ذره‌ای و غیراخلاقی چون دملی چرکین سرباز خواهد کرد. قدرت چسبندگی این چسب نیز کمابیش وابستگی مستقیم به درآمدهای وصولی از لوله‌های نفت دارد و تا وقتی که درآمدهای کلان فعلی وجود داشته باشد، طبعاً چسبندگی آن نیز مشهود است، اما به علت برون‌زا بودن متغیر مذکور و نیز احتمال بروز متغیرهای برون‌زای دیگر، از جمله افزایش تنش با جهان خارج، چسبندگی این چسب همواره در خطر بی‌خاصیت شدن قرار دارد یا تنها راه جلوگیری از فروپاشی اجتماعی، اصلاحات اجتماعی به نحوی است که نهادها و هنجارهای اجتماعی مناسب در تمامی وجوه جامعه (اعم از سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع) شکل بگیرند و روابط میان اجزای جامعه از حالت مکانیکی و نیازمندی به چسب قدرت درآید و به وحدت و انسجامی آرگانیکی برسد که قدرت و سیاست نیز یکی از وجوه جامعه و در عرض دیگر وجوه آن قرار داشته باشد، نه آن که در رأس جامعه و غیر مرتبط با آن باشد. به نظر من راهبرد سیاسی موثر و صحیح هم از دل چنین تحلیلی ظاهر می‌شود.

ماهیت فروپاشی

فروپاشی اجتماعی چیست؟ می‌توان در این زمینه تعاریف علمی و تئوریک ارائه داد، اما شاید بهتر باشد به مرور نمودهای عینی رخ داده بسنده کنیم. اتحاد جماهیر شوروی، عراق کنونی و ایران ۱۳۵۷، نمونه‌های مناسبی هستند. در اواسط دهه هشتاد میلادی، هیچ کس تصور نمی‌کرد در عرض چند سال، امپراطوری شوروی چنان مضمحل شود که برای سال‌های سال با بحران‌های داخلی و عظیمی مواجه گردد. اگر روزگاری مسکو مرکز تصمیم‌گیری درباره بسیاری از کشورهای جهان بود، پس از فروپاشی، برای مدت‌ها باندهای جنایتکار بر این شهر حاکم شدند که اتفاقاً بسیاری از آنان هم روس تبار نبودند و از اقلیت‌های تحت سلطه محسوب می‌شدند. اگر در جوامع سوسیالیستی و شوروی سابق، فقر و بیکاری و احیاناً جرم و جنایت نمود بیرونی نداشت، به یک باره چنان شد که در این زمینه‌ها گوی سبقت را از کشورهای دیگر ربودند. قدرت مرکزی آن که بر جهان اشراف داشت، نه تنها به پانزده جمهوری تجزیه شد که از پس جمهوری‌های خودمختار کوچکی مثل چین هم بر نیامد. جامعه‌ای که ادعا داشت در پرتو سوسیالیسم، انسان‌های طراز نوین تولید کرده است، آن چنان که همه مردم آموزش دیده و فرهیخته‌اند، چنان غرق جنایت و تروریسم (آن هم به شدیدترین شکلی که می‌توان القاعده را شاگردان خلف و درس‌خوان آنان نامید) شده است که گویی این مردم هیچگاه چنانچه باید اجتماعی نشده‌اند. عراق کنونی هم گرچه گفته می‌شود درگیر نوعی جنگ داخلی است، اما جنایاتی که طرفین علیه هم انجام می‌دهند، در واقع پژواک نظام بسته صدامی است که با زور و سرکوب از مردم عراق جامعه‌ای به ظاهر منسجم ساخته بود، اما در واقع چسب صدام بود که آنان را در زیر چتر عراقی واحد و ملتی واحد نگهداری می‌کرد و اکنون که آن چسب از میان رفته، ماهیت فروپاشیده این جامعه به ظهور رسیده، نیروهای ائتلاف هم فاقد ماهیت سیاسی قدرت صدام حسین در چسبندگی اجتماعی هستند. برخی معتقدند حضور این نیروها موجب شکل‌گیری این بحران‌ها شده است، اما دیر یا زود و هنگامی که قدرت صدام فرو می‌پاشد، این فجایع و شاید بدتر از آن نیز بروز می‌کند، مگر آن که فرآیندی اصلاحی می‌توانست ماهیت ساختار قدرت در عراق را در مسیری متناسب با ساخت اجتماعی آن قرار دهد.



فروپاشی اجتماعی؛ ابعاد و احتمالات

عباس عبدی

ایران در اواسط دهه پنجاه نیز موقعیتی مشابه عراق داشت و هیچ کس تصور نمی کرد رژیم شاه با آن وضعیت، در اندک مدتی دچار اضمحلال به معنای واقعی کلمه شود. اگر فروپاشی ایران به شکل دو مورد قبلی رخ نمود، به علت بروز انقلاب بود که در واقع ارائه کننده نظمی بدیل است و به سرعت یا همزمان جانشین نظم فروپاشیده می شود، اما در هر حال عوارض خود را دارد. بحران های متعدد در کردستان، آذربایجان، گنبد، بلوچستان، جنوب و خوزستان و... نمودهای این بحران اجتماعی بودند که در برابر نظم بدیل شکست خوردند. در واقع هنگامی که شاه می گفت اگر من بروم ایران، ایرانستان می شود، به یک تعبیر درست می گفت و این اعتراف عظیمی علیه خودش بود، چرا که نشان می داد نظم اجتماعی وابسته به قدرت و زور خود او بوده است و نه نظمی درونزا و خودجوش؛ همچنان که این نظم در عراق نیز به صدام و در شوروی به حزب کمونیست وابسته بود. اما به تعبیر دیگر اظهارات شاه غلط بود، چرا که در کنار فروپاشی رژیم وی، نظام بدیل توانست مانع شکل گیری مسائل مشابه شود، نه تنها چنین شد، بلکه انسجام و وحدت اجتماعی در انقلاب حتی در کوتاه مدت رشد کرد و ارتقا یافت و به نوعی نظم اجتماعی با ماهیتی خود جوش و ارگانیک و پویا تبدیل شد.

آنچه گفته شد، به این معنا نیست که جامعه پس از فروپاشی از میان می رود. ممکن است در مواردی به چندین جامعه تجزیه شود تا هر کدام برحسب شرایط خود، نظم خودجوش و ارگانیکی را تجربه کنند و سامان دهند، حتی ممکن است تجزیه ای هم صورت نگیرد (مثل رومانی)، اما به هر حال در طول سال های متمادی و با صرف هزینه های مادی و معنوی فراوان می توان جامعه را بازسازی کرد و نظمی خودجوش و پایدار و ارگانیک در آن ایجاد نمود.

بنابراین فروپاشی با این مصادیق در واقعیت خارجی مشاهده شده و تبعات و عوارض روانی و مادی آن نیز فراوان است و چه بسا جامعه را برای سال هایی طولانی عقب بیندازد، اما علیرغم این نکات، ماهیت جامعه در حال فروپاشی به گونه ای است که صاحبان قدرت و تصمیم گیرندگان را از خطرات در کمین غافل می کند، بسیاری از آنان حتی تصور نمی کنند چنین واقعه ای رخ دهد، به عبارت دیگر فروپاشی به موضوعی غیر قابل پیش بینی در عرف سیاسی

و اجتماعی تبدیل می شود، بخصوص این که برای جلوگیری از آن، ملات زور و قدرت در استحکام بنای جامعه به میزان بیشتری به کار گرفته می شود و همین امر موجب کاهش انسجام ارگانیک و همبستگی اجزا و بیگانه شدن آنان با یکدیگر می گردد. هنگامی که ملات زور برای حفظ این ساختمان بیشتر شود، بازسازی همبستگی و انسجام ارگانیک نیز برای ساخت قدرت سخت تر و پرهزینه تر می شود و در مسیری بازگشت ناپذیر قرار می گیرد، مسیری که بیش از پیش نیازمند ملات زور برای حفظ انسجام و نظم است.

دلایل فروپاشی

پرداختن به دلایل فروپاشی نیازمند طرح مباحث مفصل و همه جانبه است، اما اجمالاً می توان گفت وقتی روابط میان اجزای جامعه مختل و غیرکارکردی شد، فضای لازم برای اجتماعی شدن فرد نیز از میان می رود، به این ترتیب افراد در موقعیت طبیعی جامعه رشد نمی کنند و تحت فشار قدرت سیاسی حاکم نسبت به یکدیگر تعاملی ظاهری را تجربه می کنند. ساختار سیاسی انسدادی با بستن فضای جامعه، موجب اختلال ارتباط و اختلال در امر اجتماعی شدن می گردد. هر قدر انسداد ایجاد شده از سوی حکومت دارای عمق و گستره بیشتری باشد، اختلال عمیق تر و خطرناک تر است. منظور از عمق انسداد، میزان استبداد و منع های رفتاری و مشارکت جویانه برای مردم است و منظور از گسترش انسداد، وجوه اجتماعی ای است که انسداد شامل آن می شود، مثلاً برخی از حکومت ها، انسداد را فقط در ساختار سیاسی اعمال می کنند و به ساختارهای دیگر از جمله اقتصاد و اجتماع و تا حدی فرهنگ کاری ندارند، یا در دو وجه از این چهار وجه انسداد ایجاد می کنند، چنین نظام هایی کمتر با فروپاشی کامل مواجه می شوند، زیرا تعامل اجتماعی در وجوه آزاد کمابیش به صورت طبیعی رخ می دهد و نهادهای اجتماعی و مدنی لازم خود را نیز ایجاد می کند و در نتیجه دیر یا زود توسعه جامعه، فشار لازم برای باز شدن فضا را وارد می کند و حتی ممکن است انقلاب با جنبش هایی هم صورت بگیرد، اما در هر حال به فروپاشی منجر نخواهد شد. بنابراین فروپاشی عموماً گریبان نظام های ایدئولوژیکی را که در همه وجوه جامعه دخالت می کنند، می گیرد و هنگامی که عمق انسداد در چنین نظام هایی زیاد باشد، حتی اصلاح ساختار سیاسی هم امکان پذیر نخواهد بود.

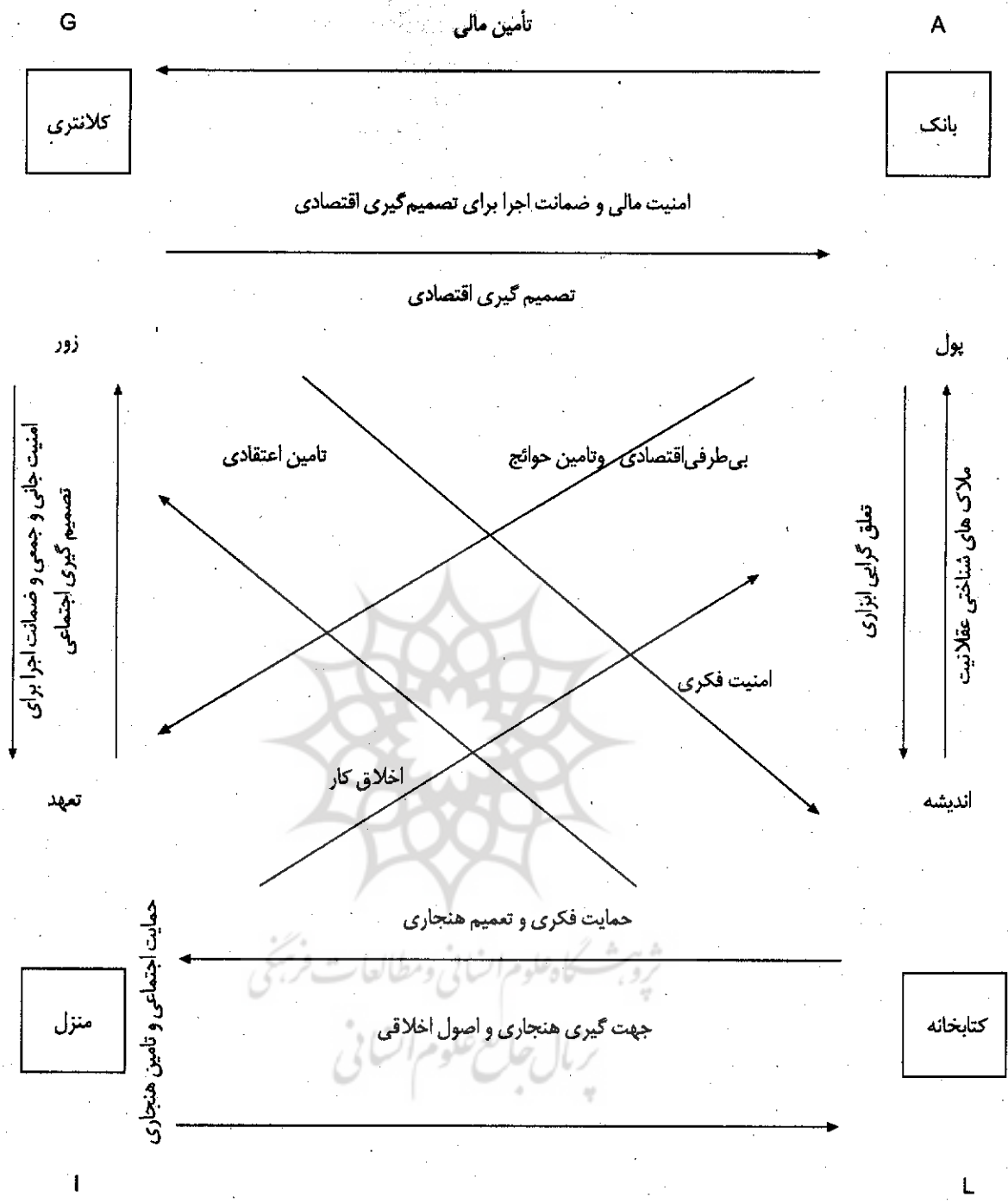
در چنین شرایطی دو عنصر مهم اجتماعی، یعنی سرمایه رابطه ای و سرمایه نهادی کاملاً تضعیف می شوند. مهمترین ویژگی سرمایه رابطه ای، اعتماد (به خود، به حکومت، به دیگران و...) و ارزش های اجتماعی و رفتاری است. سرمایه نهادی نیز شامل نهادها و سازمان های مدنی مستقل از حکومت و نیز شیوه های متنوع مشارکت مدنی مردم است.

مطالعات موجود نشان دهنده آن است که سرمایه رابطه ای، طی سال های اخیر به مقادیر بسیار نازلی سقوط کرده است. مطالعات جامع پیمایشی ارزش ها و نگرش های ایرانیان (سال های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲) به خوبی این واقعیت را نشان می دهد که برای اطلاع از جزئیات باید به آن ها مراجعه کرد. در این زمینه می توان بدینی شدید مردم را نسبت به وجود ارزش های اجتماعی یا میزان واقعیت های ناخوشایند، یا احساس بسیار بد نسبت به وجود عدالت، پارتی بازی، برابری در برابر قانون، بی عدالتی قومی و نیز نسبت به آینده و فقدان بصیرت اجتماعی و... به عنوان معیارهای مناسب برای فقدان این سرمایه رابطه ای اشاره کرد.

تقویت سرمایه نهادی نیز که یکی از اهداف جنبش اصلاحی بود، با شکست این جنبش و عقب گرد کامل به مرزهای خطرناکی رسیده است. یکی از نهادهای مهمی که پیش از انقلاب هم استقلال خود را حفظ کرد و مثمرتر واقع شد، نهاد دین و روحانیت بود، اما این نهاد نیز طی سال های اخیر مانند نهادهای دیگر به ساختار سیاسی وابستگی یافته است.

عامل فروپاشی

البته عامل بی واسطه فروپاشی اجتماعی، ایجادکننده نظم مصنوعی و مکانیکی موجود، یعنی ساختار قدرت است، اما در هر جامعه ای شکل گیری و دوام چنین ساختاری متکی به عوامل دیگری است، به همین دلیل باید عوامل اصلی را پیدا کرد. مهمترین این عوامل در ایران، استقلال مالی حکومت از جامعه است. برای درک چگونگی تأثیر این عامل بهتر است به نمودار مثالی زیر که برگرفته از کتاب نظم اجتماعی دکتر چلبی است، توجه کنیم (ص ۸۳-۸۲). این نمودار رابطه ۴ مؤسسه موجود در جامعه را به عنوان نمادهای ۴ وجه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع بررسی می کند.



اعتقادی کلانتری را تأمین می کند. بانک به عنوان مظهر اقتصادی برای کتابخانه تعقل گرایی ابزاری را به ارمغان می آورد و همزمان از کتابخانه ملاک های شناختی عقلانیت را دریافت می دارد. منزل نیز در بعد اجتماعی برای بانک اخلاق کار ارائه می دهد و در همان حال از آن بی طرفی اقتصادی را می آموزد و علاوه بر این مایحتاج خود را از طریق آن تأمین می کند.

می کند و آن را از نظر هنجاری تأمین می نماید. منزل، اصول اخلاقی را به کتابخانه می برد و به آن جهت گیری هنجاری می دهد، در مقابل کتابخانه نیز در بعد فرهنگی به حمایت فکری از منزل می پردازد و به آن اجازه می دهد افق هنجاری خود را تعریض کند. کلانتری در بعد سیاسی، برای کتابخانه امنیت فکری فراهم می سازد و متقابلاً کتابخانه چارچوب

همان طور که از شکل پیداست، در بعد اقتصادی بانک برای کلانتری امکانات مادی فراهم می کند و در عوض کلانتری در بعد سیاسی برای بانک ضمانت اجرا برای تصمیم گیری اقتصادی و امنیت مالی فراهم می نماید. کلانتری برای منزل امنیت جانی و امنیت جمعی و ضمانت اجرا برای تصمیم گیری اجتماعی مهیا می سازد و در مقابل، منزل در بعد اجتماعی از آن حمایت اجتماعی

در یک جامعه معمولی که گردش کار و نظم اجتماعی پایداری (به طور نسبی) دارد، این ارتباطات کمابیش وجود دارند، اما اگر بده بستان‌های یکی از این چهار جزء مختل شود، کل نظم اجتماعی دچار اختلال می‌گردد. در این نمودار اگر بعد سیاسی جامعه نیازمند تأمین مالی بعد اقتصادی نباشد و منابع مالی خود را به طریقی (وابستگی به خارج یا رانت) تأمین کند، طبیعی است که روابط مذکور دچار اختلال می‌شوند، مثلاً در چنین حالتی، تأمین مالی و ضمانت اجرا از سوی بعد سیاسی برای بعد اقتصادی و بعد فرهنگی وجود نخواهد داشت اما متقابلاً از امنیت فکری هم برخوردار نخواهد بود و الی آخر. برای درک بهتر می‌توانید واقعیت‌های جامعه کنونی خود را در این قالب تحلیل کنید، مواردی مثل قضیه بانک پارسیان یا سیاست‌های قیمت‌گذاری و بنزین و ... بنابراین تا وقتی که گردش امور میان وجوه جامعه برحسب الگوی مذکور شکل نگیرد، نظم اجتماعی واقعی و پویا نیز شکل نخواهد گرفت، به میزانی که استقلال مالی وجه سیاسی از طریق منابع نفتی شکل بگیرد، رابطه مذکور با اختلال بیشتری مواجه می‌شود و حرکت جامعه در مسیر فروپاشی سرعت می‌گیرد.

یکی از نتایج مهم فرآیند فوق، قطبی شدن هنجارها و ارزش‌های اجتماعی است، به نحوی که جامعه را عملاً با تجزیه فرهنگی مواجه می‌کند و به معنای دیگر، جامعه واحد را به دو یا چند جامعه معارض و غیرقابل جمع تقسیم می‌کند (ر.ک. به: پژوهش تجزیه فرهنگی). در این جامعه قانون به معنای واقعی حاکم نیست، قوانین هم از حیث محتوا دچار اشکال هستند و هم از حیث اجرا با مشکل روبرویند. عرف نمی‌تواند به نحو مناسبی شکل بگیرد، زیرا عرف محصول تعامل آزاد میان افراد جامعه است و هنگامی که تعامل آزاد شکل نگیرد، عرف مناسب هم به وجود نمی‌آید. سنت و دین هم به دلیل از دست دادن استقلال‌شان به مرور ناکارآمد می‌شوند و اخلاق هم بیشتر از همه هنجارهای مذکور ضربه می‌خورد، ریا و دروغ و تظاهر و چاپلوسی و بیش از همیشه رواج می‌یابد و مجموعه هنجارهای اجتماعی که زمینه را برای ثبت و نظم و حتی پیشرفت فراهم می‌کنند، دچار اختلال می‌شوند.

در جامعه کنونی ما از میان نهادهای اجتماعی کننده مانند آموزش و پرورش، خانواده، سیاست، دین و ارتباطات، تنها می‌توان نهاد خانواده را به طور نسبی دارای کارکردهای خود دانست، اما بقیه نهادها با

کارکردهای شناخته شده خود برای ایجاد یک نظم پویا و خودجوش در جامعه امروزی فاصله زیادی دارند.

اهمیت بحث فروپاشی

اهمیت بحث فروپاشی در آن است که پذیرش مفروضات و استدلال‌های آن، منجر به انتخاب راهبردی متفاوت از راهبردهای موجود و با هدف پرهیز از وقوع فروپاشی خواهد بود. ممکن است برخی افراد موافق چنین مفروضاتی نباشند، اما نباید فراموش کرد که در این خصوص احتمال وقوع متوسط و کم هم چون موجب هزینه‌های فراوانی است، باید بیش از موارد دیگر مورد توجه قرار بگیرد. حساسیت ما نسبت به این خطر (فارغ از جنبه‌ها و شواهد مؤید محتمل وقوع بودن خطر) ما را برای اجتناب از آن بسیج می‌کند، در حالی که بی‌خیالی یا بی‌توجهی نسبت به آن، ممکن است وضع را به نقطه غیر قابل بازگشتی برساند. دلیل دیگر اهمیت این بحث آن است که می‌توان در صورت وجود بدیل، خطرات فروپاشی احتمالی را با جایگزینی نیروی مورد اعتماد مردم خنثی کرد، اما هنگامی که بدیل سیاسی وجود نداشته نباشد، هیچ نیرویی نمی‌تواند مانع فروپاشی شود. البته درون هر جامعه‌ای نیروهایی میل به نظم و جلوگیری از فروپاشی دارند، اما این نیروها لزوماً باید برای خنثی کردن نیروهای گریز از نظم، اتحاد و انسجام کافی داشته باشند. در پایان به برخی از پرسش‌های مطرح و پاسخ‌های آن‌ها اشاره می‌شود.

- رابطه آسیب‌های اجتماعی مانند جرایم و دیگر نابسامانی‌ها با فروپاشی اجتماعی چیست؟

بدون شک جامعه‌ای که در مرحله پیش از فروپاشی است، مستعد بروز گسترده آسیب‌های اجتماعی و جرم است؛ پس از فروپاشی نیز این امر به تناسب گستردگی وجوه فروپاشی به فعلیت تبدیل می‌شود، اما تا قبل از فروپاشی الزاماً با آمار بالای جرم و آسیب مواجه نیستیم، زیرا ممکن است نظارت عمومی، قدرت و پلیس، مانع از بروز این رفتارها شوند و پرهیز از این رفتارها فقط ناشی از ترس از مجازات دولت باشد، این یکی از خطراتی است که جامعه را تهدید می‌کند، زیرا امکان بروز بیش از انتظار ناهنجاری‌های رفتاری و کجروی و جرم به مثابه یکی از علائم بیماری اجتماعی است که می‌تواند افراد را به تکاپو برای اصلاح امور وا دارد.

- آیا فروپاشی سیاسی با فروپاشی اجتماعی متفاوت است؟

در جامعه‌ای که سیاست در همه وجوه جامعه دخالت و اعمال سلطه دارد، فروپاشی سیاسی به طبع منجر به فروپاشی اجتماعی نیز می‌شود، زیرا سیاست جایگاه مستقلی برای وجوه دیگر باقی نگذاشته است که بر اساس آن استقلال، به ثبات لازم دست یابند. در چنین جامعه‌ای روابط میان اجزا مانند مهره‌های دومینوست که اولین سقوط، موجب سقوط‌های پی در پی بعدی می‌شود.

- آیا دموکراتیزاسیون باید با فروپاشی آغاز شود؟

تمام بحث‌ها خواهان آنند که مانع چنین تلازمی باشند، بویژه آن که فروپاشی الزاماً به دموکراتیزاسیون منجر نمی‌شود، چه بسا مردم پس از فروپاشی نسبت به نظم پیشین، حالتی نوستالژیک پیدا کنند؛ بلوک شرق نمونه خوبی برای این موضوع است.

برخی منابع پیشنهادی برای مطالعه

۱. نظم اجتماعی، دکتر چلبی
۲. عبدی، عباس، گوهرزی، محسن: تحولات فرهنگی در ایران
۳. نیمایش‌های ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (سال ۱۳۵۳: دکتر علی اسدی، سال ۱۳۷۵: دکتر محسنی، سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی).
۴. اسدی، علی، مهرداد، هرمز: نقش رسانه‌ها در پشتیبانی توسعه فرهنگی.
۵. آبراهامیان، یرواند: ایران بین دو انقلاب.
۶. کاتوزیان، محمدعلی همایون: نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی و سیاست در ایران.
۷. کاتوزیان، محمدعلی همایون: تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران.
۸. مور، برینگتن: ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی.
۹. فوران، جان: مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پیش از انقلاب اسلامی.